

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

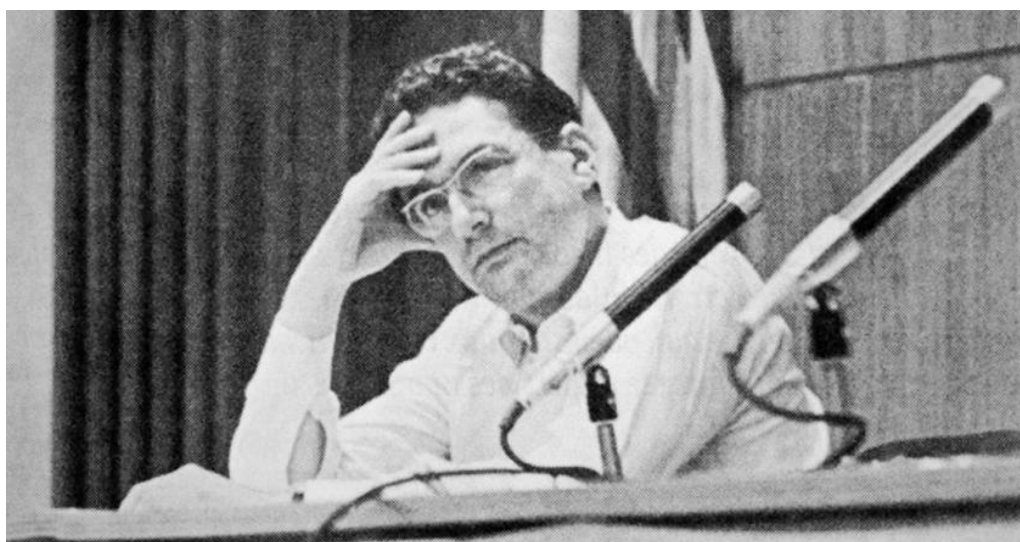
Political

سیاسی

ارنست مندل  
فرستنده: عثمان حیدری  
۰۶ اگست ۲۰۱۹

## درس‌های می ۱۹۶۸

۴



### ۵. مشارکت، خودمختاری و کنترل کارگران

تصرف قدرت، نیازمند وجود پیشگامی انقلابی است که از قبل، اکثریت مزدبگیران و حقوق بگیران را نسبت به این حقیقت مجاب ساخته که دست یافتن به سوسیالیسم با استفاده از شیوه‌ای پارلمانی محال است؛ چنین پیشگامی از پیش قادر خواهد بود تا اکثریت پرولتاریا را تحت لوای خویش بسیج نماید. اگر «حزب کمونیست فرانسه» حقیقتاً یک حزب انقلابی بود – یعنی حتی اگر در دورانی که انقلاب مستقیماً در دستور کار قرار نداشت (یا همان‌گونه که لنین خاطر نشان می‌سازد، در مرحله ضد انقلاب)، کارگران را با روحیه‌ای انقلابی پرورش می‌داد – آنگاه یک چنین تصرف قدرتی، به لحاظ نظری، در می ۱۹۶۸ ممکن می‌شد. اما در آن صورت، دست‌کم در بسیاری از موارد، روند رویدادهای می به‌طرز فاحشی دچار تغییر می‌شد.

بنابراین می ۱۹۶۸ به این دلیل نتوانست به شکلی از تصرف قدرت بینجامد، که اولاً حزب کمونیست فرانسه حزبی انقلابی نبود و ثانیاً هیچ‌کدام از گروه‌های پیشرو نیز تا آن زمان در بین طبقه کارگر مخاطب کافی در اختیار نداشتند. اما اعتصابی سراسری همراه با اشغال کارخانه‌ها می‌بایست و می‌تواند، با تحقق مطالبات انتقالی – یا به بیان دیگر با ایجاد نوعی قدرت دوگانه، یعنی قدرت تجربی توده‌ها در مقابل قدرت قانونی سرمایه – به پیروزی اصلاحات ساختاری ضد سرمایه‌داری منجر شود. به منظور فهم بهتر چنین قدرت دوگانه‌ای، وجود یک حزب انقلابی همگانی الزامی نیست؛ بلکه تمام آنچه لازم است، حمله ضربتی خودجوش و نیرومندی از سوی کارگرانی است که توسط یک گروه سازمان‌یافته انقلابی پیشرو، تهییج شده، توانمند گشته و تا حدی هماهنگ شده باشند؛ گروه انقلابی مذکور با وجود این‌که هنوز به این توانایی نرسیده که بر سر رهبری جنبش کارگران با سازماندهی‌های سنتی به مبارزه بپردازد، اما از پیش به قدر کافی قدرتمند است که حداقل بتواند عملاً این سازماندهی‌های سنتی را دور بزند.

این گروه انقلابی سازمان‌یافته هنوز به یک حزب بدل نشده؛ اما حزبی در حال تکوین، یا به بیان دیگر، هسته اصلی حزبی است که در آینده تحقق خواهد یافت. همچنین اگر مشکلات ناشی از تأسیس این حزب بتواند اجمالاً در چارچوبی مشابه پیشنهاد لنین در کتاب «چه باید کرد؟» جای گیرد، راحل این مشکلات نیز می‌باید به کمک ۶۰ سال تجربه و مشارکت تمام آن اجزائی تکمیل گردد که امروزه معرف پرولتاریا، دانشجویان و سایر طبقات تحت استثمار کشورهای استعماری هستند.

می‌باید این حقیقت را نیز مدنظر قرار داد که به لحاظ تاریخی، اقدام فوق، سومین تلاش از این دست به‌شمار می‌رود، چرا که تلاش‌های «اس اف آی او» [IX] و «حزب کمونیست فرانسه» پیشتر با شکست مواجه شده بود. همچنین نمی‌باید نادیده گرفت که عقب‌نشینی‌های گذشته سوءظنی جدی و موجه را در میان کارگران و دانشجویان نسبت به هر اقدامی با هدف اداره و کنترل آن‌ها، هرگونه جزم‌اندیشی کلیشه‌ای و همچنین هر اقدامی که بنا دارد تا اهداف خود را جایگزین اهدافی نماید که توده‌ها برای خود تعیین می‌کنند، ایجاد کرده است. از سوی دیگر، توانائی مبارزان انقلابی برای تقویت و حمایت از هر جنبشی با اهداف مشابه و همچنین تمایل آن‌ها مبنی بر به نمایش گذاردن سازماندهی در مبارزات محدود و محلی‌شان به بهترین شکل ممکن، به این مبارزان (و سازماندهی‌شان) مرجعیت لازم را می‌بخشد تا بتوانند توده‌ها را درون یک کنش ضد سرمایه‌دارانه یکپارچه ادغام کنند.

فریبکاری نهفته در «مشارکت» گلیست‌ها آن‌قدر نزد ما تقبیح و محکوم شده است، که دیگر بحث پیرامون آن را در اینجا به هر قیمتی ادامه نمی‌دهیم. تا زمانی که ابزارهای اصلی تولید در دست عده‌ای خاص باشند، بی‌نظمی موجود در سرمایه‌گذاری ضرورتاً به نوساناتی دورمئی در فعالیت اقتصادی دامن می‌زند که همین امر به بیکاری می‌انجامد. تا زمانی که تولید، بالذات جز «تولید برای سود» نباشد، این تولید نه در جهت ارضای نیازهای بشر، بلکه به سوی بخش‌هایی متمایل خواهد شد که بالاترین سود را ایجاد می‌کنند (حتی اگر برای دست یافتن به این هدف، ناچار به دستکاری مطالبات شود). تا زمانی که سرمایه‌داری و مدیرانش در محدوده بنگاه‌ها، به حکومت بر انسان‌ها و ماشین‌ها ادامه دهند و تمام نمایندگان رژیم، از «دوگل» تا «کوو دو مورویل»، آشکارا اعلام نمایند که هرگز برای مثال، زیر سؤال بردن این قدرت به‌خصوص را در دستور کار قرار نمی‌دهند، کارگران در فرایند تولید بیگانه باقی خواهد ماند.

در صورت در هم‌آمیختن این سه مشخصه رژیم سرمایه‌دارانه، می‌توان به تصویر جامعه‌ای دست یافت که در آن شاخصه‌های اصلی وضعیت پرولتاریا، تغییری نکرده و ناامنی و بیگانگی تولیدکننده نیز همچنان به قوت خود باقی مانده است؛ و بیگانگی مصرف‌کننده حتی افزایش نیز می‌یابد. همانند گذشته، فروش نیروی کار منجر به پیدایش ارزش اضافه و همچنین انباشت سرمایه یعنی دارائی‌هایی می‌شود که به جیب طبقه‌ای غیر از همان طبقه‌ای می‌رود که این

دارائی را توسط کارش تولید کرده است. [۲۱] مشارکت در چنین سیستمی، حقیقتاً آگاهی کارگران نسبت به تحت استثمار بودن را از آنان سلب می‌کند، بی‌آن‌که اقدام به توقف خود فرایند استثمار کارگران نماید و در نتیجه منجر به تشدید بیگانگی آن‌ها می‌شود. پرولتاریا این حق را خواهد یافت تا به مدیران مشورت دهد که چه تعداد از کارگران را اخراج نمایند، مانند مرغ خوش‌اقبالی که اجازه دارد تا روش پر کنندش را خود انتخاب کند.

با این همه، توضیحات فوق برای بر ملا ساختن عوام‌فریبی نهفته در شعار «مشارکت» کافی نیست. ظهور این اصطلاح در طول بحران می، نه اتفاقی و تصادفی، بلکه تجلی بود از فهم رژیم نسبت به این که تعارضات نو-سرمایه‌داری فرانسه تا چه میزان حاد است؛ این اصطلاح همچنین نوعی دلوپسی از سویه ناآرام این تعارضات را در طی دوره‌ای تاریخی به نمایش می‌گذارد. در غیر این صورت چگونه می‌توان توضیح داد که چرا ارزشمندترین نیروها سرمایه‌اعظم خود را مجبور به تن دادن به مباحثاتی دیدند که هرگز (حتی در ۱۹۳۶ یا ۴۵-۱۹۴۴) نمی‌بایست مطرح می‌شد؟ شباهت جالب توجهی میان سوسیال‌دموکرات‌های آلمان از یک‌سو – که در جنوری ۱۹۱۹ با شعار «سوسیالیسم در راه است»، با اسپار تاکیست‌ها و شورای کارگران و سربازان به مبارزه پرداختند – و از سوی دیگر، دوگل وجود دارد که به دنبال مهار «انقلاب از پائین» بوده و تلویحاً اعلام کرد که این آمادگی را دارد که «انقلابی را از بالا» – طبیعتاً با نظم و ترتیب و در شرایطی آرام – به راه بیندازد.

انفجار می در یک خیزش توانست این پرسش اجتماعی مربوط به عصر کشورهای استعماری را در پیش روی کل جامعه فرانسه قرار دهد که «چه کسی ماشین را کنترل خواهد کرد؟ چه کسی سرمایه‌گذاری‌ها، جهت و محلشان را مشخص می‌کند؟ چه کسی ضرب‌آهنگ کار را تعیین می‌کند؟ چه کسی انتخاب می‌کند که چه نوع محصولات می‌باید تولید شوند؟ چه کسی اولویت‌های بهره‌گیری از نیروهای تولید در اختیار جامعه را تعیین می‌کند؟» علی‌رغم کلیه تلاش‌ها برای تقلیل دادن اعتصاب سراسری به مسأله دستمزد نیروی کار، واقعیات اقتصادی و اجتماعی همه را وادار کرده و خواهد کرد که «مسأله بنیادین» را همان‌گونه که مارکس صورت‌بندی کرده بود، مطرح نمایند: «نه صرفاً افزایش دستمزدها، بلکه متوقف ساختن [یا به نبرد فراخواندن مفهوم] کار مزدی».

تنها سوسیالیست‌های انقلابی می‌توانند خوشحال باشند، چرا که چرخش رویدادها همان چیزی را تصدیق می‌کند که آن‌ها در طی سالیان متمادی اعلام می‌کردند؛ یعنی این حقیقت که منطق اقتصاد نو-سرمایه‌داری و منطق مبارزه طبقاتی تشدید یافته باعث می‌شود تا مرکز ثقل مناقشه و کنش، به طرز فزاینده‌ای از بحث پیرامون مشکلات توزیع مجدد درآمد ملی به سوی مسائل ساختارهای سرمایه‌داری حمایت‌کننده یا براندازنده در بنگاه‌ها، اقتصاد و سراسر جامعه بورژوائی تغییر جهت دهد.

در طول بحران می، شعار «خودگردانی» [X] در سطوح مختلفی مطرح گشت. البته شعار مزبور به این شرط به‌عنوان یک شعار تبلیغاتی سراسری شعار مناسبی است که مراد از آن، نه «خودگردانی برای هر بنگاه تجاری»، بلکه «خودگردانی برای کارگران» باشد، و همچنین به این شرط که به روشنی نشان داده شود که شعار مزبور مقدمه‌ای برای سرمایه‌گذاری تمرکزگرا و دموکراتیک با ضمانت‌های تکمیلی‌اش است؛ در غیر این صورت «تولیدکننده پرولتاریا زدانی‌شده» برای دست یافتن به شرایطی بهتر به مخاطره افتاده و ممکن است یک روز صبح که از خواب برمی‌خیزد، دیگر بیکار شده باشد. [۲۲]

با این توصیف، به جز در اوضاع و احوال پیش از شورش که هدف صرفاً براندازی فوری نظام سرمایه‌داری است، شعار «خودگردانی» به‌عنوان هدفی برای اقدامات فوری، مخصوصاً زمانی که به شیوه رهبران «سی‌اف‌دی‌تی» [XI] مورد استفاده قرار گیرد، صرفاً بر نوعی آشفتگی پرمخاطره سرپوش می‌گذارد. در واقع، خودگردانی برای

کارگران، از پیش متضمن براندازی قدرت سرمایه در بنگاه‌ها، جامعه و عرصه قدرت سیاسی است. تا زمانی که این قدرت همچنان به حیاتش ادامه می‌دهد، تمایل به واگذاری قدرت تصمیم به کارگران، از کارخانه‌ای به کارخانه دیگر (چنان‌که گویی تصمیمات ستراتیژیک در اقتصادهای سرمایه‌داری معاصر، نه در سطح بانک‌ها، بنیادها، امتیازات انحصاری و دولت، بلکه در سطح کارگران اتخاذ شوند) نه تنها خواسته‌ای آرمان‌گرایانه است، بلکه در عین حال واپس‌گرایانه نیز به شمار می‌رود، چرا که اگر این خواست به شکل نهادینه‌شده ابتدائی‌اش تحقق یابد، به استحاله اجتماعات کارگری انجامیده و این اجتماعات را به تعاونی‌های تولیدی بدل خواهد ساخت که مجبور رقابت با بنگاه‌های مبتنی بر سرمایه و تن دادن به اقتصاد سرمایه‌داری و الزامات سودگرایانه‌اش هستند. بنابراین دوباره و به طریقی دیگر به همان نتیجه‌ای بازگشتیم که «مشارکت» گلیستی هدف دست یافتن بدان را داشت؛ یعنی بی‌آن‌که عوامل بنیادین استثمار کارگران را رفع کند، بر آن است تا آگاهی‌شان نسبت به تحت استثمار بودن را از آنان سلب نماید.

رویدادهای می با ارائه تحلیلی اقتصادی-اجتماعی نسبت به نو-سرمایه‌داری، در پاسخ به مسأله یافتن جایگزینی برای چارچوب سرمایه‌داری مبتنی بر بنگاه‌ها و کل اقتصاد راهکاری مشابه را پیش می‌کنند. این راهکار، نه می‌تواند بر «مشارکت» (به دلیل تأکیدش بر همکار همگانی بدون توجه به طبقات اجتماعی) و نه می‌تواند بر «خودگردانی» (به‌واسطه قابلیتش در ادغام غیرمستقیم درون اقتصاد سرمایه‌داری) استوار باشد، بلکه صرفاً می‌باید بر «کنترل کارگران» مبتنی گردد. در واقع، «کنترل کارگران» دقیقاً همان نقشی را برای کارگران بر عهده دارد که «اعتراض عمومی» برای دانشجویان ایفاء می‌کند.

کنترل کارگران، شکلی از سرپیچی را از جانب کارگران ایجاد می‌کند که با تکیه بر آن از دور ریختن بی‌قید و شرط ابزارهای تولید و نیروی کار توسط مدیریت جلوگیری خواهد شد. مبارزه برای کنترل کارگران، مبارزه برای حق داشتن نمایندگانی است که آزادانه توسط کارگران انتخاب شده و نمایندگی‌شان در هر لحظه [۲۳]، ابطال‌پذیر باشد؛ این نمایندگان می‌باید دارای حق «وتو» باشند تا در صورت لزوم بتوانند تصمیمات مدیریت در خصوص استخدام و اخراج، سرعت خط تولید، طرح فرایندهای جدید و حفظ یا توقف کلیه فرایندهای موجود و البته تعطیل کردن بنگاه‌های تجاری را نقض کنند. این عمل باعث می‌شود تا زمانی که کارگران هنوز توانایی لازم برای برملا ساختن روش‌های حساب‌سازی سرمایه‌داران را پیدا نکرده‌اند (یعنی همان روشی که سرمایه‌داران وقتی که از نرخ‌ها و سودها سخن می‌گویند، بر اساس آن، حساب‌ها را دستکاری می‌کنند)، از تن دادن به مذاکره با مدیریت (یا حکومت به‌طور کلی) در خصوص تقسیم درآمد ملی سرپیچی کنند. به بیان دیگر، این عمل به گشودن دفاتر حساب مدیران، و محاسبه نرخ‌های تولید و سود ناخالص واقعی، توسط کارگران منجر می‌شود.

کنترل کارگران را نمی‌باید به منزله الگویی پایدار تصور کرد که گروه پیشرو در تلاش است تا آن را بر فرایند واقعی پیشرفت مبارزه طبقاتی تحمیل نماید. بلکه به عکس، مبارزه برای کنترل کارگران – که عمده‌تاً با ستراتیژی اصلاح‌طلبی‌های ساختاری ضد سرمایه‌داری و مبارزه برای دست یافتن به یک برنامه انتقالی شناخته می‌شود – می‌باید به دلمشغولی توده‌ها نزدیک شده و پیوسته از واقعیت هرروزه تجربه‌شده توسط کارگران، همسران‌شان، دانشجویان و روشنفکران انقلابی سرچشمه گیرد.

آیا افزایش نرخ‌های تولید در می ۱۹۶۸، صرفاً ناشی از افزایش دستمزدها بود؟ تا چه میزان؟ آیا افزایش نرخ‌های خرده‌فروشی واقعاً نتیجه این افزایش دستمزدها به شمار می‌رفت؟ [۲۴] آیا زمانی که مدیریت، سرعت تولید را بالا می‌برد، واقعاً بنا داشت تا خسارات ناشی از اعتصابات را جبران نماید؟ یا این که، می‌کوشید تا «نرخ سود» را به وسیله افزایش ارزش اضافی مربوط به آن بازسازی کند؟ چه کسی در قبال کاهش چشمگیر ذخایر ارزی که در طول چند روز

بر فرانسه تحمیل شد، مسؤول است؟ بی‌تردید این کارگران یا گروه‌های کوچک چپ‌گرا نبوده‌اند که میلیاردها فرانک را به سوئیس و جاهای دیگر انتقال دادند. بر اساس این پرسش‌ها و پرسش‌های مشابه که از واقعیت هرروزه نشأت می‌گیرند، مبارزه برای «کنترول کارگران» می‌تواند مکرراً تقویت، تکمیل و محقق شود.

هدف، نه ایجاد نهادی دیگر درون چارچوب رژیم سرمایه‌داری، بلکه افزایش سطح آگاهی توده‌ها، مبارزه‌طلبی آن‌ها، توانائی‌شان برای پاسخ به هر واکنشی از جانب مدیریت و حکومت، و به نبرد فراخواندن عملکرد رژیم سرمایه‌داری نه فقط در حرف بلکه در عمل است. در نتیجه، جسارت انقلابی توده‌ها و اراده آن‌ها برای طرد کردن «نظام» و «مرجعیت» سرمایه‌داری و ایجاد نظامی والاتر، یعنی نظام سوسیالیستی فردا، با تأکید سرسختانه بر دموکراسی کارگران آشکار خواهد گشت.

مزیت تاریخی می‌۱۹۶۸، فاش ساختن این حقیقت بود که مبارزه برای این نوع از «کنترول کارگران» و تولد قدرت دوگانه از بطن تعارضات نو-سرمایه‌داری و از دل اقدامات خلاق توده‌ها، برای کل نظام سرمایه‌داری اروپائی ممکن و ضروری است. [۲۵] مرحله بعدی شاهد توسعه و گسترش این شکل از مبارزه خواهد بود؛ به بیان دیگر، این مرحله گذار به سوی سوسیالیسم یا حرکت به سمت رهائی بشر از بیگانگی را در دستور کار خود قرار خواهد داد. می‌۱۹۶۸ تنها یک شروع است. مبارزه همچنان ادامه خواهد داشت.

ترجمه محمد مهدی اردبیلی

بازنشر شده از کتاب «می‌۶۸ در فرانسه»، انتشارات رخداد نو

#### یادداشت‌ها

[IX] . SFIO (Section Francaise de la Internationale) یا «بخش فرانسوی انترناسیونال کارگران»، حزبی سوسیالیستی در فرانسه بود که به عنوان شعبه محلی «انترناسیونال دوم» در ۱۹۰۵ پایه‌گذاری شد. این حزب پس از انقلاب اکتوبر دچار انشعاب گشت و اکثریت آن «بخش فرانسوی انترناسیونال کمونیست» (SFIC) را بنا نهادند که بعدها به «حزب کمونیست فرانسه» (PCF) بدل گشت.

[X] . self-management

[XI] . CFDT (Confederation Francaise Democratique du Tracvail)، یا «کنفدراسیون دموکراتیک کارگری فرانسه»، یکی از پنج ائتلاف بزرگ اتحادیه‌های کارگری فرانسه است. این ائتلاف در ۱۹۶۴ شکل گرفت، و حتی در مقطعی با توجه به تعداد اعضایش (۸۵۷۰۰۰ عضو) به بزرگترین ائتلاف اتحادیه‌های کارگری فرانسه بدل گشت. این ائتلاف در آغاز، خود را به عنوان ائتلافی سوسیال-دموکرات و نزدیک به «حزب سوسیالیست متحد» معرفی کرد. CFDT سپس توانست به توافقاتی با CGT دست یابد. این توافقات البته به واسطه اختلاف نظر در قبال بحران می‌۱۹۶۸ نقش بر آب شد.

[۲۱] . می‌باید فریبکاری نهفته در شعار «سهیم کردن کارگران در سود کارخانه» – که روایتی گلیستی از «سرمایه‌داری مردمی» مورد علاقه سرمایه‌داران امریکائی و آلمان غربی است – را برملا ساخت. این شعار تنها می‌تواند بر وضعیت پرولتری سرپوش بگذارد، چراکه اگر سرمایه‌داری بتواند کارگر را از تعهد اقتصادی‌اش مبنی بر فروش قدرت کارش رها سازد، یعنی اگر این امکان را فراهم کند که کارگر این شانس را بیابد که نسبت به تأمین معاشش خاطر جمع شود، آن‌گاه ما با سرمایه‌داری طرف هستیم که خودش را نفی می‌کند، چرا که دیگر کارگری برای استثمار در کارخانه‌ها در اختیار ندارد.

[۲۲] . برای مثال در یوگسلاوی خودمختاری به سطح بنگاه‌ها محدود شده و با رشد مفرط اقتصاد بازار همراه گشت؛ بهانه آن هم این بود که می‌باید از کارگر در برابر متمرکزسازی (گویی که مرجعیت کنگره ملی از انجمن‌ها (شوراها)ی «کارگری» که همواره در جریان بوده و با دقت تمام دموکراسی کارگران را مورد توجه قرار می‌داد، دیگر به‌عنوان ابزاری مؤثر برای مبارزه علیه بوروکراسی عمل نمی‌کند)، نابرابری اجتماعی فزاینده، مخاطره‌آمیز، قدرت بوروکراسی و بی‌فایده‌اش برای کارگران (شامل اخراج‌ها و بیکاری فراگیر) محافظت کرد.

[۲۳] . چندین کمیته اعتصاب – به‌ویژه کمیته اعتصابیون «گالری لافایت» و کارخانجات «رون-پولانس» در حوزه پاریس – توسط نوعی نظام انتخاباتی برگزیده شدند که طی آن اعضای کمیته در هر لحظه و بر اساس صلاح‌دید رأی دهندگان‌شان قابل برکناری بودند.

[۲۴] . اقتصاددان امریکائی، جی.کی. گالبرایت که اتفاقاً مارکسیست هم نیست، خاطرنشان می‌سازد که [مثلاً] اتحادیه شرکت‌های فولادسازی امریکا اغلب می‌تواند افزایش هزینه قطعی را تا پس از پایان اعتصاب به تعویق بیندازد، در نتیجه سرمایه‌داران قادر می‌شوند تا به طرزی فریبکارانه، افزایش بیش از حد دستمزدها را دلیل افزایش قیمت‌ها معرفی کنند.

[۲۵] . در اینجا فرصت کافی برای بحث در خصوص معانی و نتایج انفجار ۱۹۶۸ در سطح بین‌المللی یعنی در اروپا و ماورای آن وجود ندارد. اما با این همه، مایل هستم بر وحدت نظری تأکید کنم که همراه با نظام سرمایه‌داری بین‌المللی – علی‌رغم تمام اختلافاتی که «دوگل» را از انگلوساکسون‌ها جدا می‌ساخت – برای حمایت از وی، در روزهای سرنوشت‌ساز می به سویس روانه شد. اما دقیقاً خلاف اتحاد مزبور، اتحادیه‌های صنفی رسمی و جنبش کارگران برای سازماندهی یک عمل مشترک در راستای اعلام همبستگی با بزرگترین اعتصابات عمومی – که غرب در طی دهه‌ها برای نخستین بار تجربه‌اش می‌کرد – ناتوانی رقت‌انگیزی را از خود به نمایش گذاشتند.